

# بازی پاکستان با ورق بنیاد گرایی،

## تروریزم و افراط گرایی

قسمت اول

استاد (صبح)



احمد رشید تخمین می زند حدود سی و پنج هزار مسلمان افراطی از چهل و سه کشور اسلامی از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ در پهلوی مجاهدین افغانی جنگیدند. خروج نیروهای شوروی موجب متوقف شدن فعالیت این مدارس نشد. بین خروج نیروهای شوروی در فبروری ۱۹۸۹ تا سقوط دولت نجیب الله در ۱۹۹۲ حداقل دوهزار و پنجصد داوطلب خارجی دیگر در این مراکز آموزش نظامی دیدند.

لاس آنجلس تایمز که پیامد های جهاد افغانستان در چهار قاره جهان را بررسی کرده به این نتیجه رسیده است که رهبران کلیدی تمام عملیات و حملات تروریستی، از نیویارک تا اسلام آباد، از فرانسه تا عربستان سعودی، از آسیاینا تا کنیا بدون استثنا در اردوگاه های تروریستی برای تعلیم داوطلبان شرکت در جهاد افغانستان آموزش دیده اند.

واژه ی تروریسم به لحاظ معنایی مناقشه برانگیز است و تعاریف مختلفی از آن ارائه شده و هیچ يك از تعاریف این واژه به لحاظ جهانی پذیرفته نشده است. فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد تروریسم را خط مشی ای که هدف آن حمله از طریق ایجاد وحشت در مخالفان، به کارگیری روش های تهدید و حاکم کردن ارعاب یا وضعیت وحشت آفرین می باشد، تعریف کرده است. تروریسم واژه ای است که بسیار سخت معنا می پذیرد و به مدلول عینی و مشخصی ارجاع نمی دهد و برای توصیف خشونت

مورد کاربرد دشمن به مثابه ی امری غیر اخلاقی و شیطانی به کار می رود. هیچ گروهی تا کنون خود را تروریست نخوانده است. خصوصاً پس از این که ایالات متحده جنگ بر ضد ترور خود را در واکنش به حملات یازده سپتامبر دوهزار و یک میلادی به راه انداخت، کاربرد این واژه از گستره یی وسیع تر برخوردار شد. تعاریف ارائه شده از واژه تروریسم در برگیرنده ی برخی معیارهای مشترك هستند که عبارتند از:

- ترور اقدامی خشونت آمیز است؛
- انگیزه اقدام تروریستی سیاسی یا مذهبی است؛
- هدف تروریسم، قتل و کشتار مردم غیر نظامی و بی گناهان می باشد؛
- هدف تروریسم ایجاد رعب و وحشت است؛
- هدف تروریسم ارعاب حکومت یا جامعه است؛
- فرد یا گروه تروریست، غیر دولتی هستند؛
- تروریستیزم اقدامی غیر قانونی و غیر انسانی است.
- تروریستیزم برای ثروت و دارایی و غصب اموال مردم و املاک و ثروتهای ملی نیز از هیچگونه تلاش دریغ نمیکند.

- تروریزم با تخریب و سوزاندن مکاتب، شفاخانه و پل و پلچک نیز اقدامات وحشیانه را روا میدارند.

- تروریزم منکر حقوق انسانی زنان و کودکان بوده و هدفش کشتار مردم است.

واژه تروریسم از واژه Terrorisme که در قرن هجدهم در فرانسه مطرح شد، برگرفته شده است. اصل این واژه از فعلهای Terrere به معنای ترساندن و Deterrere به معنای ترساندن از در زبان لاتین مشتق شده است. کاربرد معاصر این واژه به سال هفده نود و پنج بر می گردد که از این واژه برای توصیف اقدامات ژاکوبین ها در فرانسه استفاده می شد.

یازده سپتامبر، به قیمت جان هزاران انسان تمام شد. دست بنیادگرایان اسلامی در این واقعه آشکار است.

بنیادگرائی اسلامی را می توان واکنش قهرآمیز مسلمانان افراطی در مقابله با نفوذ فرهنگ و ارزش های غرب دانست. در واقع با حضور و سلطهء استعماری انگلیس و فرانسه (و بعداً آمریکا) در کشورهای عربی، جوامع اسلامی خود را مورد هجوم «اروپای استکباری و مسیحی» احساس کردند، اروپائی که بنظر این مسلمانان، در حال تدارك حملات ویرانگری علیه ارزش های دینی و فرهنگی شان بوده است. با چنین حس و حالتی، جوامع اسلامی خود را مانند قربانیان مظلومی می دیدند، قربانیان مظلومی که در يك حالت مرگ و زندگی، خود را «برحق» می دانستند تا در برابر هجوم ارزش های غربی ایستادگی کنند.

بنیادگرائی اسلامی، اساساً يك ایدئولوژی جهان‌سومی است و بهمین جهت در کشورهای دموکراتیک و پیشرفته و صنعتی، پایگاهی ندارد. این ایدئولوژی از آغاز قرن بیستم و همزمان با حضور روزافزون کشورهای استعماری غرب در کشورهای مسلمان آشکار شد که در مصر و سوریه بصورت گروه «اخوان المسلمین» و در ایران بصورت گروه فدائیان اسلام و بعدها با استقرار نظام اسلامی ظاهر گردید. پیدایش دولت اسرائیل در سرزمین‌های اشغال‌شده فلسطین و خصوصاً شکست حقارت بار اعراب از اسرائیل (در جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷ و اکتبر ۱۹۷۳) و حمایت بیدریغ دولت‌های غربی از اسرائیل، به‌کینه و نفرت جوامع اسلامی نسبت به غرب بُعد دیگری داد.

بنیادگرایی در طول قرن‌ها شامل دو معنی متفاوت بوده است. یکی تندروی بیشتر و دیگری تندروی کمتر. اولی بر این باور است که مسلمانان قرائتی را باید کافر دانست و واجب‌القتل. دومین معنی همانست که صوفیها و درویشان به آن استعان دارند. اینها معنی قانونی و واقعی افراط‌گرایی را طرد میکنند - از لشکرکشی بیزارند- و از مسلمین میخواهند که از مال و منال این دنیا چشم‌پوشند تا رستگار شوند.

امروز افراط‌گرایی مهمترین سرچشمه تروریزم بوده و مشوق حرکت‌های خشونت‌آمیز توسط گروه‌های افراطی میباشد. چند نمونه از این گروه‌های جهادپرستی اینها هستند:

اما کریه‌ترین چهره جهاد را ما امروز در کشور ماتم زده سودان شاهدیم که تا همین چند وقت پیش گردانندگان رژیم با شعار "جهاد- پیروزی و شهادت" حکومت میکردند. الان بیست سال است که زیر سایه دولت سودان مجاهدین مسلمان سودانی دارند به مردم غیر مسلمان یورش می‌برند- اموال آنها را غارت میکنند- و مردان را میکشند.

دهها هزار زن و کودک را به بردگی می‌برند آنها را بزور مسلمان میکنند آنها را به پیاده روی طولانی وا میدارند و آنها را سیلی می‌زنند و به بیگاری میکشند. زنان و دختران را تجاوز بعنف کرده و بزور ختنه میکنند و بعد وادارشان میکنند بفاحشگی. این جهاد دولتی سودانی بر علیه شهروندان غیر مسلمان سودان تا کنون موجب مرگ بیش از دو میلیون سیاه‌پوست شده و چار میلیون دیگر دست به مهاجرت داخلی زده اند. بحران کنونی سودان را میشود یکی از مصیبت‌بارترین بحرانها در عصر حاضر دانست.

## افغانستان و بنیاد گرای اسلامی



سه دهه اشک و آه مردم ستمدیده کشور و قتل و کشتار، چور و چپاول، ویرانی و بربادی، زورگویی و ستیزه جویی، خیانت و جنایت، وطنفروشی و بیگانه پرستی، وطن ستیزی و قانون گریزی، مزدوری و مزدور منشی زیر نام اسلام و اسلام خواهی، جهاد و مقاومت، و قوم و ملیت پرستی، شمالی و جنوبی، افغان و افغانستانی . . . باند گرویهایی پلیدو کثیف، وطن را به ویرانه و شهرها را به شهر ارواح تبدیل نمودند و پاکستان وسیله اجیرانی که سالها بر آنان سرمایه گذاری نموده بود به اهداف جنایتکارانه اش رسید و افغانستان را بخاک و خون کشاند. و اکنون وقت آن است که حساب پس بدهند.

## راه های تأمین منافع پاکستان در افغانستان



وجود چندین هزار نیروی خارجی در کشور باری از مشکلاتی را از دوش مردم رنج کشیده ما بر نداشته، بلکه درگیری آن ها با طالبان به تعداد قربانیان و مردم بی دفاع افزوده است. چرا آمریکا و سایر کشور های که ادعا می کنند در کشور به دلیل برقراری امنیت و مبارزه با تروریسم حضور دارند، تا کنون جز از ویرانی و کشتن قدمی بر نداشته اند، باید از این مدعیان حقوق بشر پرسید كمك

های بین المللی را جز امرار معاش روزانه خود در کجا صرف کرده‌اند؟ به راستی سهمی اندک از میلیاردها دالر کمک بین المللی و منابع نامحدود معدنی افغانستان، چرا برای چنین مشکلات صرف نشده است؟

نول ابرواتور: زمانی که شوروی دخالت خود در افغانستان را جنگ علیه تلاش‌ها و توطئه‌های مخفیانه ایالات متحده آمریکا توجیه می‌کرد، مردم به آنها باور نداشتند. به هر ترتیب اکنون ثابت می‌شود که حقیقتی در آن حرفها بوده است.

پاکستان طی نزدیک به هفت دهه موجودیت خویش و بخصوص بعد از دهه هشتاد از آمریکا استفاده‌های فراوان نظامی، اقتصادی، سیاسی، استخباراتی نموده است. این کشور طی زمامداری ریگن (قاتل بی‌رحمی مردم ستمدیده افغانستان و منطقه)، بوش پدر (مستبد تاریخ سیاسی آمریکا و یکی از بی‌رحم‌ترین روسای جمهور آمریکا) و بوش پسر (یکی از جنایتکارترین سردمداران تاریخ آمریکا) - افغانستان را بخاک و خون کشیده و برای همسایگان دیگرش دسیسه‌کاری و مشکل‌آفرینی فراوانی نموده‌اند. کشورهای غربی در همکاری و همیاری با کشورهای عربی، در دهه هشتاد با سرازیر نمودن تروریستهای بین‌المللی، جنگ‌افزارهای کشنده و نابودکننده چون: سکر، کلاستر، سنتگر، بیلوپایپ، میلان . . . و در پهلوی این همه جنگ‌افزار کشنده، میلیاردها دالر به پاکستان برای رشد افراط‌گرایی، تروریسم و وهابیت و تلاشهای انتقام‌جویانه و عمل‌قاتلانه و خاینانه زیادی را انجام دادند.

دگروال یوسف مسوول افغانستان در استخبارات نظامی پاکستان در اثر معروفش تلک خرس مینویسد: یک کورس دو هفته‌ای جهت آموزش و استعمال اسلحه سنگین از قبیل راکت‌های دافع هوا، ضدتانک، توپ‌های ضد هوائی و هاوان هشتاد و دو ملی متری را روی دست گرفتیم، کورس‌های دیگر مشتمل بر کورس آموزشی فرش‌ماین‌ها، کورس تخریبی جهت منفجر ساختن پلها، پایه‌های برق، پایپ‌لین نفت و گاز و تخریب شاهراه‌ها بود.

کورس آموزشی برای جنگ‌چریکی در شهرها بخاطر تخریبکاری در کابل و سایر شهرها اختصاص داشت. به مجرد رسیدن راکت‌های بلوپایپ از انگلستان - سنتگر ضد هوائی از ایالات متحده آمریکا، اقدام به تدویر کورس‌های آموزشی در مورد استفاده از این سلاح‌ها نمودیم.

رسانه‌های آمریکا طی این مدت اعتراف کرده‌اند که بوجود آمدن دولت جهادی و طالبی در افغانستان ناشی از کمک‌های پنهانی است که ایالات متحده به نیروهای افراط‌گرا و بنیادگرا کرده است. آمریکا و پاکستان بین سال‌های هشتاد و تا نود و دو (سی و پنج هزار) افراطی‌ترین چهره‌های تروریستی را از چهل کشور به خدمت گرفتند. دهها هزار نفر برای تحصیل در مدارس مذهبی به پاکستان سرازیر شدند. صاحب‌نظران معتقدند بیش از صد هزار نفر از این افراطیون در جنگ افغانستان

شرکت کردند. در سال نوزده هشتاد و پنج ریگن دستورالعمل امنیت ملی را امضا کرد که بر اساس این دستورالعمل باید کمک نظامی را به افراطیون هرچه بیشتر تقویت نمود تا به خروج نیروهای شوروی از افغانستان منجر شود. کمک های نظامی به شدت افزایش یافت، به طوری که در سال نوزده هشتاد و هفت (شصت و پنج هزار) تن اسلحه به تروریستان تحویل داده شد. در طی این مدت سیل متخصصان سیا و پنتاگون به طور پنهانی و بی وقفه راهی مراکز سازمان اطلاعات پاکستان (آی. اس. آی) در روالپندی شد. در همین محل کارشناسان سیا و پنتاگون برای سازمان دادن جنگ بر علیه قوای شوروی با مسوولین (اردو و آی. اس. آی) دیدار می کردند.

دگروال یوسف که مسوولیت بخش افغانستان در (آی - اس آی) را عهده دار بود می گوید: طی چهار سال، حدود هشتاد هزار مجاهد آموزش دیدند.

احمد رشید تخمین می زند حدود سی و پنج هزار مسلمان افراطی از چهل و سه کشور اسلامی از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ در پهلوی مجاهدین افغانی جنگیدند. خروج نیروهای شوروی موجب متوقف شدن فعالیت این مدارس نشد. بین خروج نیروهای شوروی در فبروری ۱۹۸۹ تا سقوط دولت نجیب الله در ۱۹۹۲ حداقل دو هزار و پنجصد داوطلب خارجی دیگر در این مراکز آموزش نظامی دیدند.

لاس آنجلس تایمز که پیامدهای جهاد افغانستان در چهار قاره جهان را بررسی کرده به این نتیجه رسیده است که رهبران کلیدی تمام عملیات و حملات تروریستی، از نیویارک تا اسلام آباد، از فرانسه تا عربستان سعودی، از اسپانیا تا کنیا بدون استثنا در اردوگاه های آی اس آی و سیا برای تعلیم داوطلبان شرکت در جهاد افغانستان آموزش دیده اند.

یکی از مسوولین سفارت عربستان در آمریکا در مورد ریشه های ایجاد و تقویت طالبان و نقش آمریکا صحبت های جالبی داشت. پس از حضور شوروی در افغانستان در ابتدای دهه هشتاد، آمریکا به تقویت مجاهدین همت گماشت تا این نیروها با سربازان شوروی بجنگند. مسوول سفارت به طراحی و تکثیر کتابهای درسی برای آموزش در مدارس مذهبی در پاکستان اشاره کرد. ظاهرا این کتابها در آمریکا (در نبراسکا) چاپ میشده اند و عمدتا در جهت رادیکال کردن و ترویج روحیه خشونت در بین کودکان و جوانان مجاهد طرح ریزی شده بوده اند. در کتابهای چاپ آمریکا برای مجاهدین این مثال تبدیل شده بود: اگر مجاهدی گلوله ای به سمت سرباز شوروی که در فاصله ۷ است شلیک کند و سرعت گلوله X باشد، ظرف چند ثانیه سرباز شوروی مورد اصابت گلوله قرار خواهد گرفت! ظاهرا به علت تیراژ بالا و نبود جایگزین، کتابهای مزبور هنوز هم در مدارس پاکستان و افغانستان یافت میشوند.

سیا کمک های مخفی خود را به جهاد مقدس از کانال سازمان اطلاعاتی نظامی پاکستان سازمان داد. به بیان دیگر برای موفقیت این عملیات مخفی و اشنگتن باید نیت واقعی خود را که سرنگونی دولت

وقت افغانستان و نابودی اتحاد شوروی بود پنهان می کرد. به همین دلیل با آن که میلتون بردمن از اعضای برجسته سازمان سیا ادعا می کند که این سازمان نبود که عرب ها را تعلیم نظامی می داد، بر اساس اطلاعات عبدالمنعم سید علی عضو مرکز تحقیقات استراتژیک قاهره، بن لادن و عرب های افغان تعلیمات نظامی خود را در سایه پشتیبانی سازمان سیا دریافت کردند. میلتون بردمن تصدیق می کند که بن لادن از نقشی که واشنگتن به او داده بود هیچ اطلاعی نداشت.

بدینسان علیرغم ارتباط تنگاتنگ سرویس های جاسوسی بلند پایه با یکدیگر، مجاهدین هیچ رابطه مستقیمی با واشنگتن و سیا نداشتند. با پشتیبانی سازمان سیا و کمک نظامی ایالات متحده سازمان اطلاعات پاکستان ای. اس. ای به یک سازمان موازی پر قدرت تبدیل شد که در تمام عرصه های حکومتی حضور داشت. پرسونل ای. اس. ای که متشکل از افسران نظامی، ماموران اطلاعاتی و اداری بودند به حدود صدوپنجاه هزار نفر رسید. پس از برکناری بوتو و به قدرت رسیدن ضیالالحق مناسبات ای. اس. ای و سازمان سیای آمریکا به طرز محسوسی گرم تر شد. ضمن این که عملیات سیا موجب شد رژیم نظامی ضیالالحق روز به روز قدرتمند تر شود. در جریان جنگ داخلی در افغانستان رژیم پاکستان حتی بیش از ایالات متحده مواضع ضد شوروی می گرفت! در سال نوزده هشتاد میلادی کمی بعد از ورود نظامی شوروی به افغانستان، ضیالالحق به رییس ای. اس. ای ماموریت داد برای اغتشاش در جمهوری های آسیای مرکزی شوروی دست به کار شود. این اقدامات را سازمان سیا بعدها و از اکتبر هشتاد و چهار میلادی شروع کرد.

در واقع سازمان سیا از ماموران پاکستانی محتاط تر عمل می کرد. پاکستان و ایالات متحده نیروهای درگیر در مسئله افغانستان را با عنوان این که حاضر به مذاکره و حل مسالمت آمیز مسئله افغانستان هستند فریب داده و به عملیات پنهانی برای ایجاد اغتشاش بیشتر ادامه می دادند. از عمده ترین و ملموس ترین بازخوردهای افراطگرایی اسلامی موجود در پاکستان در سطح منطقه ای، در دو کشور افغانستان و هند قابل رؤیت می باشد. ارتباط پاکستان با طالبان و نیز تأثیر افراط گرایی اسلامی پاکستانی بر فرآیند مبارزه در منطقه کشمیر، دو نماد نفوذ جریان تفکرات رادیکال از سطح داخلی پاکستان به سطح منطقه ای می باشند.

نخستین نکته قابل ذکر در خصوص روابط میان پاکستان و طالبان، نحوه ایجاد طالبان می باشد. تفاسیر متعددی مبنی بر فلسفه ایجاد این گروه افراطی وجود دارد. بنا به یک روایت، منشاء آنها ظهور یک گروه از مردان جوان در قندهار می باشد که سابقاً طلاب یک مدرسه دینی بودند که جمعیت العلماء اسلامی به رهبری مولانا فضل الرحمن آن را برای آوارگان افغانی در اقصی نقاط ایالت سرحد شمال غربی در پاکستان دایر نموده بود. این طلبه ها، حکومت محلی مجاهدین را برکنار و یک «حکومت اسلامی» به رهبری ملا عمر- از رزمندگان جنگ علیه شوروی- تشکیل دادند.

بعدها سرویس امنیتی پاکستان، آی اس آی سازماندهی آن ها را به عهده گرفت. روایت دوم بیان می دارد که سرویس امنیتی پاکستان، طالبان را از مدارس دینی تجهیز، تعلیم و مسلح نمود و آن ها را به داخل مرزهای افغانستان فرستاد. مهارت‌های نظامی طالبان، تبحر آن ها در استفاده از سلاح های نظامی پیشرفته و فنون رزمی در نتیجه تعلیمات اردوی پاکستان بود که حتی سربازان و فرماندهان آن هر از گاهی در کنار طالبان می جنگیدند.

در حقیقت روابط میان پاکستان و طالبان را می توان در سه سطح مدارس مذهبی، نقش احزاب سیاسی و سیاست دولت بررسی نمود، نکته قابل ذکر در خصوص اولین حلقه ارتباط طالبان و مدارس دینی پاکستان این می باشد که در دهه نوزده هشتاد - همان طور که قبلاً مطرح شد- شاهد رشد چشم گیر شبکه مدارس مذهبی در این کشور بودیم. بیش از نود درصد رهبران طالبان از مدارس مذهبی پاکستان به خصوص مدارس مذهبی ایالت های مرزی شمال غربی این کشور فارغ شده اند. در این میان نقش مدرسه دارالعلماء حقانی در تأمین اعضای طالبان نیز قابل توجه می باشد.

جهت بررسی دومین حلقه ارتباط طالبان و پاکستان، نقش احزاب سیاسی پاکستان مطرح شده است. در ارتباط طالبان و احزاب بنیاد گرای این کشور باید گفت که بسیاری از احزاب اسلامی بنیادگرای پاکستان مسئله جهاد در افغانستان را در الویت برنامه های خود قرار داده بودند. حزب جماعت العلماء اسلام به رهبری مولانا فضل الرحمن-که متعلق به پشتون های سرحد بود- و هم چنین مدرسه دارالعلماء حقانی که توسط مولانا سمیع الحق اداره می شد، صدها مجاهد طالب جنگ در افغانستان را به این کشور اعزام نمودند.

در مورد سومین حلقه ارتباط میان پاکستان و طالبان که موضوع سیاست دولت اسلام آباد می باشد می توان گفت که برای زمامداران پاکستان حمایت از طالبان نه تنها از این لحاظ اهمیت داشت که توسط آن ها، دولت به عنوان دولت نامطلوب و دارای روابط نزدیک با هندوستان سرنگون می شد بلکه دولت مردان پاکستان در سایه حاکمیت طالبان در صدد دست یابی به اهداف دیگری نیز بودند. از جمله این اهداف: تأسیس یک دولت از عناصر و حلقه های مورد نظر خود در افغانستان، تشکیل پایگاه برای نیروهای جنگجوی کشمیری در افغانستان، مشارکت در جنگ کشمیر، ایجاد زمینه مساعد تجارت با آسیای میانه از طریق افغانستان، انتقال انرژی آسیای مرکزی به پاکستان، پایان دادن به منازعه تاریخی در خصوص خط دیورندو همچنین تحکیم موقعیت سوق الجیشی پاکستان در برابر دشمن دیرینه اش هند قابل ذکر می باشد. به بیان دیگر سیاست پاکستان نیز بر محور امنیت استوار بوده است.

حمایت پاکستان در سطح وسیع شامل حال طالبان می شد تا اینکه با وقوع حادثه تروریستی یازده سپتامبر دوهزارویک میلادی و حمله به برج های تجارت جهانی و مقر پنتاگون در واشنگتن، آمریکا



جهت مجازات تروریست ها تصمیم به حمله به افغانستان گرفت. اسلام آباد نیز تحت فشار کاخ سفید مجبور به اعلام قطع حمایت از طالبان به عنوان سرمایه سعودی و امارات متحده عربی مورد شناسایی قرار گرفت. همچنین پاکستان یکی از سه کشوری بود که در زمان رژیم طالبان در کابل سفارت داشت و آخرین کشوری بود که بعد از حوادث تروریستی یازده سپتامبر تحت فشارهای خارجی به ویژه آمریکا، سفارتش را تعطیل و حمایتش از طالبان را قطع نمود اما بر اساس گزارشات از آن جایی که نیروهای طالبان در حکم سرمایه سیاست خارجی اسلام آباد محسوب می شوند حمایت اسلام آباد از طالبان و ارسال نیرو جهت مبارزه در کنار طالبان علی رغم تعهد اسلام آباد در خصوص قطع ارتباط با آن ها کماکان ادامه دارد.

ادامه حمایت همه جانبه از طالبان از جمله درخواست های اصلی مدارس مذهبی پاکستان از دولت و سایر ارگان ها می باشد. زمانی دلیل این درخواست روشن می شود که در نظر داشته باشیم تعداد کثیری از رهبران طالبان از مدارس مذهبی پاکستان فارغ و پیوند ناگسستنی میان آن ها وجود دارد. گروه های افراطی و تروریست پاکستان نیز که از آغاز با طالبان ارتباط تنگاتنگی داشته و به محل آموزش جهادگران افغان در زمان حمله شوروی به افغانستان تبدیل شده بودند حتی پس از سقوط حکومت طالبان در پی حملات نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا در سال دوهزارویک میلادی، به حمایت از طالبان در شکل تهیه مکان امن، هویت های جعلی و حمایت از آن ها در شهرهای پاکستان مانند کراچی، پشاور و راول پندی ادامه می دهند.

در هر حال واقعیت این است که ادامه حضور طالبان نشانه ای از ادامه تلاش های پاکستان برای نفوذ در کابل تعبیر شده و این برداشت وجود دارد که علت اصلی تداوم سیاست پاکستان در خصوص حمایت از طالبان، مسأله خط مرزی دیورند می باشد. طبق این برداشت، مادامی که راه حل در این باره یافت نشود، ادامه حمایت از طالبان به قوت خویش باقی خواهد ماند. بنابراین از مهم ترین عواملی که موجب شد دولت مردان پاکستان در جهت پیشگیری از دومینوی سقوط مهره های خویش در افغانستان از تبدیل طالبان به مهره ای سوخته جلوگیری به عمل آورد، اقتناع دولت افغانستان در تن دادن به خط دیورند به عنوان مرز رسمی افغانستان و پاکستان می باشد، موضوعی که بیش از نیم قرن مطمح نظر دولتمردان پاکستان بوده است.

## اوضاع رقت بار کشور



با اندوه و درد با گذشت هر روز با خیلی از تفنگداران بی رحم و شرور، کشتن؛ بستن؛ بردن و ظلم و استبداد دردناک تر از قبل دهن می گشاید. کشوری که با گرسنگی؛ فقر و قحطی دست و پنجه نرم می کند - دولت با تشکیل ادارات استخباراتی و پولیسی و با بودجه کمر شکن و با خشونت و زورگویی یکی پی دیگری عرض اندام نموده بر درد مردم افزوده می شود؛ این است دموکراسی و حکومت مردم سالاری که می خواهد به حیات خویش ادامه بدهد و دموکراسی را به ارمغان بیاورد و در قلبهای رنجور و درد مند با خون بنویسند دموکراسی.

با شکست طالبان در افغانستان یکبار دیگر منفعت طلبان دیروز بر اریکه قدرت تکیه و از آزادی، دموکراسی، تطبیق قانون و تحکیم پایه های دولت نه تنها جلوگیری نموده بلکه با پخش عقاید غیر بنیادگرایی در جامعه شدیداً مخالفت نمودند. با اندوه زیاد دولت نیز در مبارزه با تولید و قاچاق مواد مخدر، حساب دهی از کمک های جامعه جهانی، جذب اعضای گروه های شرارت پیشه در تشکیلات اردو و پولیس ملی و همچنین استخدام آنان در تمامی ادارات دولت در داخل و خارج، جلوگیری از تبلیغات علیه جهاد و مقاومت. اگر این شروط کالبد شکافی گردد قبول آنها نتیجه ای جز پذیرفتن حاکمیت عده ای خاصی نیست. اگر مراد از مجاهدین کسانی است که در راه خدا و برای دفاع از تمامیت ارضی جنگیده اند، تمام مردم افغانستان مجاهد به حساب می آیند. حتی آنانی که مستقیماً در نبرد حضور نداشته اند. این مردم بوده اند که شهید داده اند، مجروح شده اند. مردم کشته شده اند و کشته اند اما اینک عده ای خاص می خواهند به جای همه مردم امتیازات جهاد مردم را به نام خود ثبت کنند.

آنهم کسانی که هیچ نقشی در جهاد واقعی مردم نداشته اند. تقسیم مردم به دو گروه مجاهد و غیر مجاهد هم دقیقاً یک کار سیاسی با هدف بهره برداری از رشادت مردم است. از منظر دیگر باید گفت که با چه برهانی اینک رهبران جهادی می خواهند برای جهاد خود حق خواهی کنند. اصولاً این دیدگاه که می خواهند مجاهدین به صورت یک طبقه مشخص از حقوق خاصی برخوردار باشند دارای

ضعف های حقوقی و منطقی می باشد. مگر مجاهدین، جهادشان به خاطر گرفتن امتیازات ویژه بوده است که اینک بر سر تقسیم ارث و میراث، عده ای به نام مجاهد، دندان های شان را تیز کرده اند. حفظ ارزش های جهادی نیز بهانه است که همان عده ای مشخص از آن می خواهند سوء استفاده کنند. اگر مراد از ارزش های جهاد، همان ارزش های دینی است که احتیاجی به این همه تکرار و تاکید ندارد در جمهوری اسلامی دولت اجازه نخواهد داد که ارزش های ضد دینی یا مغایر با آن تبارز کند. اما واقعیت اینست که رهبران جهادی به این وسیله می خواهند دهان مردم را ببندند تا از ویرانی و قتل عام هایی که با نام جهاد و به دست کسانی که خود را مجاهد می خوانند صورت گرفته است سخنی به میان نیاید. می خواهند مردم فراموش کنند که آنان چه جهنمی را بر لحظه لحظه زندگی مردم تحمیل کرده بودند.

حمله آمریکا در افغانستان منجر به رویکار آمدن جنگسالاران و قوماندانهای احزاب اسلامی گردید. نیروهائیکه در فاصله سالهای ۹۲-۹۶ افغانستان را به صحنه جنگهای قومی و مذهبی تبدیل کردند. دهها هزار انسان بی گناه فقط به دلیل تعلقات نژادی و لسانی توسط این نیروها به فجیعترین شکلی به قتل رسیدند. اکثریت قاطع آنانیکه امروز در افغانستان زمام قدرت را بدست دارند، به هر معیار که بسنجی در شمار جنایتکاران جنگی اند. بسیاری از فرماندهان نامبرده پیش از حمله نظامی آمریکا، فراری و یا غیرفعال بودند. این آمریکا بود که بار دیگر با دادن پول و اسلحه اینان را رویکار آورد. بنابراین نیروهای که امروز غرب و آمریکا به اتکای آنها گویا میخواهد دموکراسی را در افغانستان پیاده کند، بیشتر به شوخی میماند تا واقعیت.

امروز به استثنای کابل و چند ولایت، که امنیت آن توسط نیروهای خارجی تامین میگردد، در مجموع افغانستان در کنترل جنگسالاران محلی است. در مناطق تحت حاکمیت جنگسالاران نه تنها از حقوق و آزادیهای فردی خبری نیست بلکه حاکمان محلی وجود سازمان و حزب موثلف خود را نیز تحمل نمیکند.

کجاشد میلیونها میل اسلحه حقیف و ثقیل، وسایط و وسایل نظامی، تجهیزات و مهمات جنگی و ثروتهای ملی؟؟؟

درگیریهای مسلحانه چندین بار در هرات در شمال کشور و حوادث خونبار شهر کابل بخاطر توسعه حاکمیت شان و درگیریهای نظامی مشابه در غرب، شرق و جنوب میان فرماندهان محلی و غیره حوادث است که تقریباً روزانه اتفاق میافتد. در کابل نیز فضا اختناق است. نیروهای بنیادگرا که بطور عمده توسط تنظیم ها نمایندگی میشود، تقریباً بر اوضاع مسلط اند. حمله آمریکا در افغانستان و رویکار آمدن رژیم وابسته به غرب نه به فضای بازسیاسی و نه به برابری حقوق زن و مرد منجر شده است. خوش بینی روشنفکران در اوایل بی پایه بوده و نبایستی از حمله آمریکا چنین انتظاری

میداشتنند. آمریکا بخاطر تامین فضای دموکراتیک به افغانستان حمله نکرد و استراتژی جنگ باصطلاح ضد تروریستی بخاطر ایجاد رژیم های دموکراتیک اتخاذ نشده است و منافع سیاسی و اقتصادی غرب در گرو تامین دموکراسی نیست. امروز بسیاری به این حقیقت پی می برند که تامین آزادیهای سیاسی و برابری حقوق زن و مرد در گروه مبارزه سیاسی طبقات و اقشار اجتماعی داخل افغانستان است.

طی یک دهه گذشته، اینک برای دومین بار است که گروه های تفنگدار در برابر یک آزمون تاریخی و پراهمیت قرار گرفته اند. فرصتی که در فردای سقوط دولت داکتر نجیب الله به نحو تأسف باری از دست رفت و به پیامد آن، کشور را در گردابی از خون مردم این سرزمین فرو بردند. پس از گذشت یک دهه خونبار اینک عوامل مختلفی دست به دست هم داده اند تا تفنگسالاران نشسته بر نوک هرم قدرت مجبور شوند به این امر رضایت دهند که در کشور نیروهای ملی و روشنفکران هم حق زندگی و کارادارند و باید قانون و حاکمیت قانون وجود داشته باشد.

اما تفنگداران بسیار مصمم تر و در عین حال هوشیارانه تر از گذشته این بار در پی نهادینه سازی معیارها، قدرت و خواسته های خودشان در بطن سیستم سیاسی و اجتماعی کشور دست به اقدامات دیگری زد و مانند نشست بن تاکنون پول، چوکی، قدرت و حاکمیت را به خدمت گرفتند. ثابت میشود که جنگسالاران به هیچ صورت دست از خیانت و جنایت نمیکشند. گروه های جنگسالار در روند کنونی نه تنها خواسته های مردم را نادیده گرفته اند، بلکه بسیاری از مردم در حافظه دارند که در جریان برپایی لوی جرگه اضطراری چگونه سه بنیادگر و جنگسالار حرفه ای در یک سمت تالار در کنار هم بر روی چوکی لم داده بودند. همه قراین بیانگر تغییر اوضاع به نفع نیروهای روشن اندیش بود. گفته می شد که در حاکمیت ممکن است بر خلاف میل و انتظار جنگسالاران، روشنفکران سهم خواهد شد اما انتظارها و امیدها همه به یاس تبدیل شد.

تفنگداران با روش بسیار ماهرانه و خارج از فرایند قانونی خواسته خود را در نامگذاری دولت و اضافه کردن پسوند «اسلامی» بر عنوان «دولت انتقالی» و (جمهوری اسلامی) تحمیل کردند. و به این ترتیب دولت را در خدمت گرفته و پست های کلیدی را یک بار دیگر در مقابل چشمان نابینای آمریکا بین خود تقسیم نمودند.

بسیار اشتباه است که تصور کنیم جنگسالاران ضعیف شده اند. این گروه ها برخلاف سالهای اولیه پیروزی شان بر دولت نجیب الله که با هم درگیر بودند، اینک قویاً به این احساس رسیده اند که موجودیت شان در رأس هرم قدرت با وحدت بین خودشان و نهادینه ساختن قدرت و نفوذشان در بطن نهادهای سیاسی و اجتماعی پیوند تنگاتنگ دارد. خطری که از جانب نیروهای روشن اندیش قدرت آنان را به چالش می طلبد، آنان را واداشته است که اینک فراتر از دسته بندی های گروهی و قومی و

مذهبی با هم متحد شوند. اینک آنچه در پس پرده جریان دارد جنگ تمام عیاری است بین بنیادگرایان و جنگسالاران از یک سو و اندک نیروهای روشن اندیش از سوی دیگر. هرچند که در این رویارویی جنگسالاران بر اوضاع تسلط کامل دارند؛ چرا که علاوه بر دیگر اهرم های مؤثر، اهرم قدرت فیزیکی یا قدرت نظامی منحصراً در اختیار آنان است. گروه های جنگسالار و رهبران شان از تمام هنرها و تخصص های موجود تنها در یک امر تخصص دارند و آن کشیدن ماشه تفنگ است. بنابراین بسیار طبیعی است کسانی در مخالفت با این بنیادگرایان قرار بگیرند مانند سالهای زمان به اصطلاح جهاد، پس از سقوط حاکمیت حزب وطن و طی این چند سال بدون محاکمه و پرسیان سر به نیست میگردند. مطمئن باشیم که جنگسالاران شمشیر قتل و کشتار خویش بر سر مردم و بویژه نیروهای روشن اندیش و ترقیخواه معلق نگه داشت اند و هرگاه منافع شان را روبرو با چالش ببینند فرق های زیادی را در هم خواهند شکست. روشنفکران و مردم ستمدیده کشور امید های زیادی به کرزی بسته بودند که میتواند خطر بنیادگرایی و تهدید های دوامدار جنگ و تفنگ را از بالای سر مردم به دور بریزد، اما طی این سالهای برباد رفته ثابت شد که رییس جمهور در زد و بند های تنگاتنگ با سلاحداران بر منافع ملت چلیپای سیاه کشید.

کرزی پیش از ا تخاب شدن به کرات می گفت: حکومت ائتلافی نمی سا د. دیگر مفادات مردم را قربانی مسامحه گرایی نخواهد نمود، اما وقتی پایه های قدرت او بوسیله مردم نهاده شد، همه شعارها را به تاق نسیان سپرد. در این مدت حکومت مصلحت گرایی را همواره بر خواست مردم ترجیح داده. ابتذال مصلحت اندیشی را تا جای رساند که از گلبدین و ملا عمر از حنجره خود، مجددی و ربانی دعوت به عمل آورد تا به قدرت سهم بگیرند و بدون آنکه از مردم کوچکترین مشوره صورت گرفته باشد. اما مردم بارها با آواز رسا نفرت خویش را از جنگسالاران اعلام داشته اند .

سند تحقیقاتی کمیسیون مستقل حقوق بشر گرچند حاوی نقایص زیادی بود، با آنهم نشان داد که بیش از نود درصد مردم خواهان محکمه جنایتکاران تفنگداران د. از جانب دیگر سند صد و شصت صفحه ای دیگری از طرف نهاد بین المللی دیدبان حقوق بشر تهیه و برای حکومت کرزی ارائه شده. در این سند از جنایات تفنگداران قاتل و وحشی یاد آوری گردیده، در آن آمده که کبها جنایات کردند و چه جنایاتی را مرتکب شده اند. سند به گفته تهیه کنند گانش از طریق مصاحبه های زنده تدوین گردیده و حقایقی است که جنایات صورت گرفته در هرات، کابل، مزار، و ده ها ولایت دیگر گواه آن اند. در سند از حامد کرزی خواسته شده تا امتیازدهی را کنار گذاشته، بار دیگر سرنوشت ملت را بدست جنایات سالاران آزموده شده قربانی نکند، مردم خواهان رسیدگی به جنایات گذشته ای، درندگان خویش اند. اما برخورد دولت در قبال این سند هم منفی و جانبدارانه بود.

در اداره که کرزی آنرا مدیریت مینماید با گذشت سالها هنوز کلمات کفر، الحاد، مرتد، بی دین، بی خدا. . . در رسانه ها و در بگویم گویا طنین دارد. وهم صدها پرابلم و جنایت در زیر ریش کرزی و در ساحه حاکمیت قوای بین المللی وجود دارد، چرا از بازپرس و قانون خبری نیست؟ پس از سقوط رژیم طالبان، بار دیگر با فعالیت و سازماندهی مجدد طالبان و رایزنیهای طرفین ستیز مواجه هستیم. ملامحمد عمر و اسامه بن لادن هنوز هم زنده اند این خطر متوجه کیست؟ پس از گذشت بیش از چهار سال از فروپاشی رژیم افراطی طالبان، گزارش های زیادی در مورد حملات جنگجویان طالبان و سازمان دهی جدید آنها به چشم می خورد. از اینرو نگرانی های زیادی در خصوص تجدید سازمان این جنبش افراطی در کشور همسایه، پاکستان، وجود دارد. سیاستمداران افغانستان - اسلام آباد را از حمایت طالبان برحذر می دارند و عنوان می کنند، مدارکی از دستگیر شدن آنها در اختیار دارند که مشارکت پاکستان در حملات مسلحانه تایید می کند. واقعیت آن است که تا پیش از حملات انتحاری یازده سپتامبر دو هزار و یک میلادی دولت اسلام آباد آشکارا از رژیم پایتخت نشین طالبان حمایت می کرد. پس از آن جانب آمریکا را در جنگ بر ضد پدیده ترور گرفت و به جرگه کشورهای تروریسم ستیز پیوست. اما با اینحال نیروهای دستگیر شده طالبان همواره اظهار می دارند که مورد حمایت اسلام آباد بوده و هستند. افزایش چشمگیر نفوذ بنیادگرایان در پاکستان پس از پیروزی قاطع در انتخابات گذشته و تاسیس پاسداران اخلاق، شبیه پولیس دینی در افغانستان دوران طالبان، همه گواهی بر این مدعا هستند. جنگجویان اصول گرا بیشتر در جنوب شرقی افغانستان مستقر هستند. طالبان ادعا می کند مبارزه آنها جز جنگ مقدس

بر علیه سربازان صلیبی نیست. ادعایی که با واقعیت بسیار فاصله دارد. از طرف دیگر مردم با وصف خطر ترور طالبان، القاعده و گلبدین جرئت کرده و در انتخابات شرکت جستند که به حامد کرزی رأی بدهند. این بار هم در زمینه اعمال دموکراسی، مردم ما به طرز اعجاب آوری سطح آگاهی و نفرت بی پایان خویش را نسبت به جنایت کاران به نمایش گذاشتند. آگاهی ای که اگر با ایده های وطنپرستانه تکامل یابد، جنبش دموکراسی، استقلال طلبانه و ضد بنیادگرایان و اربابان خارجی آنان را به اهرم اصلی سیاسی در کشور مبدل خواهند ساخت. آنان رأی خود را به کرزی داده اند تا لگدهای بر پز قدرت سالاران توسط او حواله شود یعنی دیگر نباید سر و کله ای این دژ خیمان برای اذیت و آزار مردم پیدا باشد. اساساً اگر بنیادگرایان به خاطر خیانت ها و جنایت های بیشماری که مرتکب شده اند به پای میز محاکمه کشیده نشده و مخصوصاً میلیون ها دالری ذخیره و انباشته اند از حلقوم شان بیرون نشود در واقع هیچ کاری علیه آنان صورت نگرفته است و قادر خواهند بود با پول بی حساب خود به هر رذالت و ترور و توطئه و تقلب دست بزنند.

ولی متأسفانه سازش و سازشکاری چون گذشته ادامه پیدا کرده است. تا زمانی که بنیادگرایی از بغل جامعه جراحی نشده است، مردم هرگز روی آرامی و بازسازی و بهروزی را نخواهند دید. این خاینان با آنهمه ثروت بیکران و انبارهای اسلحه چه خواهند کرد جز تلاش برای غصب قدرت؟! در ماه اخیر گراف جرم و جنایت در کشور آنقدر اوج گرفته که بیرون از هر حساب و کتاب است. علل آن را می توان در فقر و آلوده بودن پولیس به جنایت دانست. هر دزدی و یا قتلی که صورت می گیرد گفته می شود، دزدان یا قاتلان « باس پولیس به تن داشته.» وزیر داخله جهت مهار کردن این همه جرم و جنایت در پایتخت که دیگر آبروی به دولت نگذاشته، دست به جابجایی پولیس کابل زد. معلوم نیست چه دلیلی وجود دارد که فلان پولیس در فلان منطقه با دزدان دهن جوال را بگیرد ولی در ناحیه جدید از چنین کاری توبه نماید! این شیوه های غیر اساسی کار فقط مردم را به سکوت و تسکین واداشتن است، نه علاج درد مردم. بهای این همه فریب دادن ها، انتظار کشیدن ها و تجربه کردن ها را فقط باید مردم بپردازند.

وزیر داخله جهت تامین امنیت حداقل پایتخت باید به فکر چاره اساسی باشد و آن اینکه باید تغییرات ریشه ای و بنیادی در دستگاه پولیسش بوجود آورد، زیرا ناف بسیاری از تقرر یافتگان پولیس در سال های اخیر به جاهای بند است که دور کردن شان از قدرت کاری در حد قربانی دادن است. بالا نشینان وزارت داخله نگر واقعاً می خواهند که پایتخت ازین همه جرم و جنایت که اکثر شان سازمان یافته است رهایی یابد، باید به دادن چنین قربانی های خطر کنند، در میدان بایستند و به تصفیه ریشه ای دست بزنند، در غیر آن این خودفریب دادن ها دردی را هرگز دوا نخواهد کرد. وجود دو دهه جنگ و بی ثباتی در کشور، نوعی فرهنگ سیاسی خاص را در کشور پرورش داده است.

از ویژگی های این فرهنگ سیاسی می توان به جنگ سالاری، تمامیت خواهی، قانون گریزی، قبیله گرایی، منطقه گرایی و . . . اشاره کرد. یکی از جدی ترین نیروهای بحران ساز در کشور وجود فرماندهان و جنگ سالاران متعدد است که تنها به طور موقت راضی نگه داشته شده اند. این نیروها با در نظر گرفتن زمان، همواره موقعیت خود را در صحنه سیاسی ارزیابی می کنند و به محض اینکه احساس کنند منافع آنها به خطر افتاده، با جنگجویان و شبه نظامیانی که در اختیار دارند، سعی در بی ثبات سازی دولت می کنند.

یکشنبه، ۷ نومبر ۲۰۱۰